۳۵. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۵/۰۲)

سال تحصیلی (۱۴۰۱-۱۴۰۰) - یکشنبه، ۰۲ مردا ۱۴۰۱

- پیشگفتار (خلاصه)
- مرور مجدد عبارت شیخ طوسی در مقدمه تبیان راجع به قرائات
- شواهد مراجعه و اعتنای فقهاء به کتاب تبیان شیخ طوسی
- در و نقد نسبت تناقض در عبارت شهید ثانی
- نقد برداشت صاحب حدائق از عبارت شیخ در تبیان
  - اناسازگاری عبارات علماء معاصر مرحوم طبرسی با تقیه ای بودن اجماع شیعه
  - انعکاس قول مشهور راجع به تواتر قرائات در کلام شیخ انصاری
  - برخی از عبارات تبیان در تأیید تواتر قرائات
  - ذکر شواهد دیگری برای اتکاء قرائت قرّاء به روایت و سماع
  - تبیینی برای نسبت لحن و خطأ به بعضی قرائات

پیشگفتار (خلاصه)

مرور مجدد عبارت شیخ طوسی در مقدمه تبیان راجع به قرائات

ذیل فرمایش مرحوم آسید جواد عاملی بودیم. فرمودند: «و کلام هذین الإمامین قد یعطی أنّ التواتر إنّما هو لأربابها[۱]»؛ یعنی ارباب قرائات؛ عاصم و نافع و... . عرض کردم فضایی که ایشان این عبارت را نوشته اند فضایی بوده که از نظر علمی بسیار سنگین بوده. لذا ایشان در آن فضا خیلی کار کرده‌اند. چندبار عرض کردم. چرا؟ چون حداقل در بحث «فیه نظر» قرار دادند، نه اینکه ارسال مسلم کرده باشند. ارسال مسلم لوازم دارد.

مرحوم آمیرزا هاشم آملی در حاشیه عروه نقل کرده بودند: «کان شیخنا الحائری یحتاط فیقرأ بکلیهما». شاگرد ایشان بوده‌اند. خود ایشان می‌گویند به نظر من این احتیاط کافی نیست، باید دو نماز بخوانند. چون یکی از آنها کلام آدمی است. همینطور هم هست. مرحوم آقای خوئی هم در البیان دارند. قاعده آن دو نماز است. اگر تردید داریم باید دو نماز بخوانیم.

کتاب الصلاة مرحوم آشیخ عبد الکریم را که می‌دیدم، وقتی ایشان به اینجا می‌رسند، می‌گویند: اما اینکه حضرت دو اقراء کرده‌اند «مما یقطع بعدمه». مقطوع العدم است. وقتی در ذهن شریف ایشان مقطوع العدم است دیگر چاره‌ای نیست. چه کار کنم؟ اشتغال یقینی برائت یقینی می‌خواهد. دوره مباشات و تقیه می‌گذرد. لذا احتیاط می‌کردند. کتاب صلات ایشان را که دیدم، دیدم «یقطع بعدمه» با احتیاط سازگاری دارد. اما آنطور که بحث جلوترها بوده، معلوم نیست.

عرض کردم شماره گذاشتیم و مرحوم صاحب مفتاح الکرامه هشت دلیل آورده‌اند که با اول کلامشان حالت مقابله داشت. فرمودند «فالظاهر من کلام اکثر علمائنا و اجماعاتهم انها متواترة الیه صلی‌الله‌علیه‌وآله». بعد هشت دلیل ذکر می‌کنند که اولین آنها «قال الشیخ فی التبیان» است. در کتابهای متأخر –که ایشان هم یکی از آنها هستند- اولین کسی را که به‌عنوان مخالف ذکر می‌کنند شیخ در تبیان است. بعد هم مجمع البیان است. ایشان هم فرمودند. «کلام هذین الامامین» را هم فرمودند. این خیلی مهم است. حال زمخشری و ... هم بعداً می‌آید. اگر زنده بودیم تک‌تک اینها را بررسی می‌کنیم. فعلاً صحبت سر کلام شیخ الطائفه است.

ابتدا عبارت شیخ را بخوانم تا حاضر الذهن بشویم تا ببینیم تفاوت وجه دوم با وجه اول در چیست.

> و اعلموا ان العرف من مذهب أصحابنا و الشائع من اخبارهم و رواياتهم ان القرآن نزل بحرف واحد، علي نبي واحد، غير انهم اجمعوا علي جواز القراءة بما يتداوله القراء و أن الإنسان مخير باي قراءة شاء قرأ، و كرهوا تجويد قراءة بعينها بل

> أجازوا القراءة بالمجاز أذي يجوز بين القراء و لم يبلغوا بذلك حد التحريم و الحظر[۲]

«...غير انهم اجمعوا علي جواز القراءة بما يتداوله القراء»؛ معروف و شایع در اخبار امامیه این است که قرآن حرف واحد است، اما «غیر انّ..».

گفتیم که باید بفهمیم مقصود شیخ از کلمه «غیر» چیست. دیروز طبق آن چه که صاحب حدائق فرمودند «صریحٌ» و طبق آن چه که صاحب مفتاح الکرامه فرمودند «قد یعطی» و طبق آن چه که در مفاتیح و کتاب شیخ و مستمسک و ... بود، آنها غیر را به این صورت معنا میکنند. «غیر» یعنی «غیر ان الشیعه مماشاتا و رخصتا و تسهیلا و تقیتا اجمعوا». پس مالک اجماع رخصت و تقیه و مماشات با قراء اهلسنت تا زمان ظهور حضرت است. این «غیر» را از کلام شیخ از زمان صاحب حدائق به بعد به این صورت فهمیده بودند. اما قبل از او را دنبالش هستیم.

پس به این خاطر اجماع کردهاند؛ «**اجمعوا علي جواز القراءة بما يتداوله القراء**»؛ تداول قراء یعنی مشهور. مرحوم شیخ در مواردی که قرائت شاذ باشد میفرمایند «لایقرأ»؛ شما مجاز نیستید که بخوانید. باید مشهور باشد تا بخوانید. در بستر تواتر میدانی مسلمین باید جا داشته باشد. این جور نباشد که یک نفر باشد.

«و أن الإنسان مخير باي قراءة شاء قرأ، و كرهوا تجويد قراءة بعينها»؛ خوش ندانشتند که یک قرائت را انتخاب کنند. چرا؟ چون شاید شیعه شناخته میشد و به خلاف تقیه و مماشات بود. چون اینطور بوده کراهت داشتند. حرام هم نکردهاند. کراهت داشتند که یک قرائت را تجرید کنند.« **بل أجازوا القراءة بالمجاز أذي يجوز بين القراء»؛** که متداول است.«**و لم يبلغوا بذلك حد التحريم و الحظر**».

تا آن جایی که فرمودند یک قول این است:

و قال بعضهم: [وجه الاختلاف في القراءات سبعة:

> أولها- اختلاف اعراب الكلمة او حركة بنائها فلا يزيلها عن صورتها في الكتاب و لا يغير معناها نحو قولهِ: هؤُلاءِ بَناتي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ بالرفع و النصب وَ هَلْ نُجازي إِلاَّ الْكَفُورَ! بالنصب و النون و هل يجازي إلا الكفور! بالياء و الرفع. و بالبخل و البخل و البخل برفع الباء و نصبها. و ميسرة و ميسرة بنصب السين و رفعها.و الثاني- الاختلاف في اعراب الكلمة و حركات بنائها مما يغير معناها و لا يزيلها عن صورتها في الكتابة مثل قولهِ: رَبَّنا باعِدْ بَيْنَ أَسْفارِنا عليٰ الخبر بنا باعد على الدعاء. إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ[6] بالتشديد و تلقونه بكسر اللام و التخفيف[۳]

«أولها- اختلاف اعراب الكلمة او حركة بنائها فلا يزيلها عن صورتها»؛ منظورشان از صورت، رسم است. رسم المصحف و ضبط المصحف. منظور در اینجا رسم المصحف است. رسم تکان نمی خورد.

«في الكتاب و لا يغير معناها»؛ نه رسم تغییر میکند و نه معنا تغییر میکند.

«نحو قوله: هؤُلاءِ بَناتي هُنّ أطهَرُ لَكُم بالرفع و النصب وَ هَل نُجازي إلاّ الكَفُور! بالنصب و النون و هل يجازي إلا الكفور! بالياء و الرفع»؛ معنا فرقی نمی‌کند. «و بالبخل و البخل و البخل برفع الباء و نصبها»؛ در همه اینها رسم واحد است اما اعراب تغییر می‌کند، اعرابی که معنا به وسیله آن تغییر نمی‌کند. بلکه صرفاً لفظ دو لفظ است.

«و الثاني- الاختلاف في اعراب الكلمة و حركات بنائها مما يغير معناها و لا يزيلها عن صورتها في الكتابة»؛ رسم تغییر نمی‌کند اما معنا تغییر می‌کند.**«مثل قوله: رَبّنا باعِدْ بَيْنَ أَسفارنا علي الخبر.ربنا باعد علي الدعاء»؛** ببینید معنا تغییر کرد. «باعِدْ و باعَدَ» دو لفظی است که معنا تغییر می‌کند. **«إِذ تَلَقّونَهُ بِأَلسنَتِكُم بالتشديد و تلقونه بكسر اللام و التخفيف»؛** تلقُّونه.

> و الوجه الثالث- الاختلاف في حروف الكلمة دون اعرابها، مما يغير معناها و لا يزيلها عن صورتها نحو قوله تعالي: كَيفَ نُنشزُها بالزاء المعجمة و بالراء الغير معجمة و الرابع- الاختلاف في الكلمة مما يغير صورتها و لا يغير معناها نحو قوله:إن كانَت إلاّ صَيحَةً واحِدَةً و الزقية. و كالصوف المنفوش و كالعِهنِ المَنفُوشِ و الخامس- الاختلاف في الكلمة مما يزيل صورتها و معناها نحو: وَ طَلحٍ مَنضُودٍ و طلع.السادس- الاختلاف بالتقديم و التأخير نحو قوله:[4]

«و الوجه الثالث- الاختلاف في حروف الكلمة دون اعرابها»؛ اعراب تغییر می‌کند اما حروف تغییر نمی‌کند. از اینجا است که می‌بینیم**«مما يغير معناها و لا يزيل صورتها»؛** دیروز عرض کردم در سه وجهش رسم مصحف تغییر نمی‌کند، این سومی است.**«نحو قوله تعالي: كَيفَ نُنشزُها بالزاء المعجمة و بالراء الغير معجمة»؛** البته قرائت دیگری هم دارد.

دکتر رفاعی عدنان در اردن ای سوریه بود. در این مباحثه چند ساله ما دو-سه بار اسمش را برده‌ام. ایشان روی اعجاز عددهای که خودش دارد -نه اعجاز عددی رشاد خلیل- به این رسیده که این قرائت حفص کلام خدا است. «ننشزها»، عدد و ریاضی می‌گوید که «ز» است. اگر «ر» بخوانید غلط است. این اولی بوده که با علم قرائات آشنا نبودند. مقاله او جالب است. بعد که دم و دستگاه عالم قرائات را دید...؛ مثل زرقانی؛ زرقانی استاد الازهر بود. در چاپ اول کتابش گفته که حرف ابوشامه درست است. بعد در چاپ های بعدی عذر خواهی کرد و گفت «لما اتسع افق اطلاعی»، فهمیدم که حرف قبلی من درست نبوده و عشر متواتر هستند. یعنی بعد از سعه افق اطلاع تازه همراه شهید اول شده‌اند.

دکتر عدنان بعد از اینکه با اینها آشنا شده برگشته و حرف درست و حسابی را زده. گفته من منکر نیستم اگر طبق قرائت حفص جلو برویم، اعجاز عددی می‌گوید باید «زاء» باشد. اما اگر نظام اعداد را عوض کنیم و طبق نظام دیگری روی قرائت نافع جلو برویم باز همان «راء» هم اعجاز است. یعنی تمام قرائات مشتمل بر اعجازات است. شما که در یکی از آنها به اعجاز می‌رسید نمی‌توانید طرق دیگر را نفی کنید. خود دکتر بعداً متوجه شده بود و جالب بود. از این «ننشزها» به یاد دکتر افتادم که صلاً برای آن یک رساله درست کرده بود. در اینترنت موجود است.

«و الرابع»؛ از چهارم و پنجم و ششم دیگر رسم المصحف تغییر می‌کند. علماء اهلسنت هم مفصل اینها را آورده‌اند.

«الاختلاف في الكلمة مما يغير صورتها و لا يغير معناها»؛ یعنی رسم المصحف تغییر می‌کند ولی معنا تغییر نمی‌کند.

«نحو قوله: إن كانَت إلّا صَيحَةً واحِدَةً و الازقيه»؛ (ان کانت الا زَقیَتا واحدة)که در قرائت ابن مسعود است و «صیحة» در مصحف عثمان.

شاگرد: در اینجا «الازقیه» نوشته.

استاد: اشتباه چاپی است. در این چاپ تبیان عجائب هست. در این چاپ جدید نمیدانیم چه کار کردهاند. حیف است وقتی زحمت میکشند باز در کتاب مسامحه شود.

«و كالصوف المنفوش و كالعِهنِ المَنفُوشِ»؛ «عهن» در مصحف عثمان و «صوف» در مصحف ابن مسعود. اینها مثالهایی است که ابن قتیبه زده است. سائر علماء هم دارند. مختار زرقانی هم همین است. مختار ابن جزری همین است. ابن جزری میگوید بعد از سی سال فکر در این حدیث به این رسیدم. در النشر نگاه کنید. مرحوم شیخ میگویند که اصلح الوجوه همین است. البته مباحثه که کردیم چندین اشکال بر این وجه عرض کردم. فایل های آن موجود است. ما که مباحثه میکردیم وقتی النشر این را میگفت چندین اشکال برای آن عرض کردم. آن اشکالات را هم که بر اینها میگرفتم بهخاطر نفی مطلق اینها نبود. بهخاطر این بود که میخواستم بگویم اصل سبعة احرف اینها نیست. سبعة احرف یک تاویل اصلای دارد که آن میزان است. هر کدام از اینها مخدوش است و اذهان را سراغ آن اصل میبریم. اصل را که فهمیدید دیگر با اینها مشکلی ندارید. و الا مادامی که آن اصل معلوم نباشد اینها مورد اشکال است که قبلاً عرض کردم.

«و الخامس- الاختلاف في الكلمة مما يزيل صوراتها و معناها»؛ هم رسم تغییر میکند و هم معنا تغییر میکند.**«نحو: وَ طَلحٍ مَنضُودٍ و طلع«؛** طلح، موز میشود و طلع، خرما میشود که در روایت معروف امیرالمؤمنین شیعه و سنی آوردهاند.

> السادس- الاختلاف بالتقديم و التأخير نحو قوله وَجاءَت سَكرَةُ المَوتِ بِالحَقِّ و جاءت سكرة الحق بالموت.السابع- الاختلاف بالزيادة و النقصان نحو قوله: و ما عملت أيديهم و ما عملته بإسقاط الهاء و إثباتها. و نحو قوله: فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الغَنِيُّ الحَمِيدُ و ان الله الغني الحميد. في سورة الحديد**[5]**

«السادس- الاختلاف بالتقديم و التأخير نحو قوله وَجاءَت سَكرَةُ المَوتِ بِالحَقِّ و جاءت سكرة الحق بالموت»؛ این هم ششم.

«السابع»؛ این مورد هفتم برای شمشیری تیز اهلسنت مهم است. تأکید هم کردم.

«الاختلاف بالزيادة و النقصان»؛ واقعاً از سبعة احرف این است. طبق این قرائی که ملک وحی آورده کلماتی در یک اقراء هست که در اقراء دیگر نیست. بلاتحریف؛ دو اقراء است. طبق سبعة احرف خدای متعال خودش انزل فرموده، بالزیادة و النقصان. طبق این حرفی که عرض کردم دهها نفر از علماء موافقش هستند،شما دهها حدیثی که از ظاهرش تحریف فهمیده میشود، را می فهمید و تمام است [یعنی دیگر می بینید تحریف را نمی گویند]. اصلاً یک چیز واضح است. اگر شما این را باز کنید، تمام است.

«نحو قوله: و ما عملت أيديهم و ما عملته بإسقاط الهاء و إثباتها»؛ مثال رایج آن روایت صحیح بخاری[6] است. صحیح بخاری است دیگر! در «وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ» است که به جای «و ما خلق» آمده «و الذّکر و الانثی». یعنی «و ما خلق» در قرائت و مصحف ابن مسعود نیست. البته در این اقرائش، نه آن جایی که برای زر بن حبیش روایت میکند. یعنی خود ابن مسعود «و ما خلق» را

هم خوانده و اقراء دیگر هم داشته است.

«و نحو قوله: فإنّ اللّٰهَ هُوَ الغَنيُّ الحَميدُ و ان الله الغني الحميد. في سورة الحديد»؛ آن جا «هو» دارد و اینجا ندارد. چرا؟ طبق مصاحف مختلف. مثلاً در مصاحف ما «هو» دارد. در مصحف شام ندارد. در سائر مصاحف نداشته. گفتم که علماء قرائت می‌گویند ناسخ عثمان عمداً آن را نیاورده تا قرائاتی که بین مسلمانان معروف بوده که در اینجا «هو» دارد و در اقراء دیگر ندارد، در یک مصحف آن را آورده‌اند و در مصحف دیگر نیاورده اند تا هر دو قرائت را سامان بدهند. اینها مباحث مهمی است. مثلاً چرا «صراط» را با «ص» آورده‌اند؟ چون هم «س» را سامان بدهند که عرب می‌خواند و هم «ص» فراموش نشود چون اقراء به «ص» هم بوده. اینها فرمایشات مرحوم شیخ است.

حال می‌فرمایند:

> و هذا الخبر عندنا و ان كان خبراً واحداً لا يجب العمل به فالوجه الأخير أصلح الوجوه علي ما روي عنهم عليه السلام من جواز القراءة بما اختلف القراءة فيه
>
> **[7]**

«و هذا الخبر عندنا و ان كان خبراً واحداً لا يجب العمل به»؛ خیلی لازم نیست که برای آن مئونه صرف کنیم چون خبر واحد است. اما اگر بخواهیم معنا کنیم... .

شاگرد: روایت «نزل بحرف واحد» هم خبر واحد است، آیا آن را محفوف به قرائن می‌داند؟

استاد: بله، این از سؤالاتی است که من وارد آن نشدم. مرحوم صاحب مفاتیح همین را می‌گویند. می‌گویند همین اشکالاتی که به «سبعة احرف» دارید به «حرف واحد» هم هست. سید محمد مجاهد در مفاتیح همین را فرمودند که اشکال مشترک است. لذا در آخر کار خودشان فرمودند دلیل قاطع نداریم، «و ان كان الارجح في النظر» همان قول اول که تواتر الی رسول الله است. چرا؟ «لكثرة الاجماعات المنقوله». شوخی نیست که در اینجا بگویند تواتر نقل اجماع. تواتر نقل اجماع یک کلمه نیست که راحت گفته شود. الآن می‌خواهم در وجه دوم عرض بکنم.

شاگرد: به نظر می‌رسد شاید منظورشان خبر واحدی است که مذهب اصحابنا است و محفوف به قرینه قطعیه است. به خلاف اینکه تنها خبر واحد است.

استاد: بله، شایع بودن آن خبر به‌خاطر این است که مخالف اهلسنت بوده. چیزی که برای شیعه است بین خودشان معروف می‌شود. آنها می‌گفتند «سبعة حرف» متواتر است. خب اگر بین روایات شیعه هم باشد شیعه خیلی داعی قوی ندارند که این را هم بگویند. ولو در کتب روائی آنها می‌آید اما داعی ندارند که بگویند این برای ما است. شما با این مخالفید. و لذا هیچ مشکلی ندارد. ولو آنها هم روایات واحد است؛ همانطوری که شما و آسید محمد می‌فرمایید؛ اما چون مخالف مرام اهلسنت بوده و یک اجماعی بر ترک آنها بوده و یک تیر و تنه ای بر آنها بوده، می‌تواند که این روایت مشهور شود و دیگری نشود.

«فالوجه الأخير أصلح الوجوه»؛ این وجه اخیر اصلح الوجوه است برای روایت سبعة احرف. چرا؟ **«علي ما روي عنهم عليه السلام من جواز القراءة بما اختلف القراءة فيه»؛** تعلیلی که دیروز عرض کردم ذهن من تازه به این جلب شده که این تعلیل را چطور معنا کنیم. قرینه متصله ای در ذهن من شده که چند سال مشغول بودم و قبل آن نوشته را نوشته بودم.

دیروز مطالبی را فرمودید. قبلاً هم عرض کردم هر چه در ذهن شریفتان می‌آید را بگویید. روی حرف دندان نگذارید. ذکر یک مطلب سبب می‌شود و برکت می‌شود که به دنبالش برویم.

---

[1]مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين) ج۷ ص ۲۱۵

[2]تفسير التبيان ج۱ ص۷

[3]همان ۸

[4]همان

[5]همان

[6]صحيح البخاري (۵/ ۲۵)

[7] تفسیر التبیان ص۹

شواهد مراجعه و اعتنای فقهاء به کتاب تبیان شیخ طوسی

شاگرد: دیروز فرمودند که شاید منظور از تعبیر «ما اختلف القراء فیه» همین اختلاف قراء باشد. ظاهراً اگر این قسمت برجسته شود می‌توانند نکته خوبی شود؛ اینکه جناب شیخ این را تعلیل گرفته‌اند برای اصلح الوجوه بودن وجه آخر. یعنی فهمی که ایشان از «ما اختلف القراء فیه» داشتند صرفاً این نبوده که خودشان اختلاف کرده باشند. بلکه همه این هفت وجوه را ذکر می‌کنند.

شاگرد۲: تعبیر به صورت «جواز القرائة بما اختلف القرائة فیه» است.

استاد: حال، دیروز من سؤال کردم اینکه ایشان می‌فرمایند عبارت تبیان صریح است، چطور قبل از زمان صاحب حدائق اینچنین نبوده؟ اینکه این را به شیخ نسبت بدهند که شیخ مخالف است. احتمالی را فرمودند که شاید کتاب تفسیری بوده و خیلی در دسترس نبوده و آنها کتابهای فقهی بوده. دیروز از این دریس آوردم. این دریس تعداد بسیار زیادی آورده است. اما بعد از ایشان کشف الرموز، معتبر محقق و تذکره علامه و مختلف که مفصل -چندین مورد- همه این ها از تبیان نقل می‌کنند.

چیزی که من گذاشته‌ام تا مفصل از آن بحث کنیم و واقعاً مفتاح بزرگی–هم بین علماء بحث سنگینی است و هم برای بحث ما مفتاح است- است، یکی از مواردش همینجا است. تبیان شیخ زیر ذره‌بین دقیق فقها بوده. اینطور نبوده که چون تفسیر بوده با آن کاری نداشته باشند. چه برسد به اینکه مقدمه کتاب باشد! در کتابهای قدیم وقتی صفحه اول را باز می‌کردند این حرفهای شیخ می آمده. در آخر تبیان در سوره مبارکه «و الضحی» و «الم نشرح» شیخ می‌فرمایند اصحاب ما روایت کرده‌اند که این دو سوره را نمی‌توانید در نماز جدا بخوانید بلکه باید حتماً با هم بخوانید. کسانی هم که مسأله بلد هستید می‌دانید. در عروه و در رساله‌ها هست. چهارتا سوره است که باید دوتا دوتا با هم خوانده شود.

مرحوم شیخ در اینجا می‌فرمایند اصحابنا چنین گفته‌اند و باید «بسم الله» آن را نخوانید که فتوای الآن نوعاً چنین نیست. می‌گویند اصحابنا گفته‌اند که باید نخوانید. این در تبیان آمده و در سائر کتب شیخ نیست. همین فتوای شیخ در تبیان که باید این دو سوره را با هم بخوانید و ترک نکنید و باید بسم الله آن را هم نخوانید، سبب شده که سیتش در کتابهای فقهی کشیده شود. یعنی تا می‌گویند سوره ضحی و «الم نشرح» می‌گویند «الا ان الشیخ خالف فی التبیان». یعنی یکی از موارد خیلی روشنی که تبیان ذکر می‌شود به‌خاطر این فتوای خاص شیخ در تبیان است که باید «بسم الله» را نخوانی. پس تبیان در مرعی و مسمع بوده. کما اینکه فقه القرآن قطب راوندی بوده. من الآن که جواهر را می‌دیدم مفصل نقل می‌کند «عن الراوندی فی فقه القرآن». هر کجا که راوندی را می‌گویند، مقصود ایشان است، ایشان اقوالش را می‌آورند و به ایشان عنایت دارند.

اما اینکه چرا این کلید است، بماند برای بعد. ببینید نکته این است که بحث بسیار سنگین است. معتبر و جواهر را نگاه کنید. سه-چهار بحث است که به بحث ما مربوط میشود. بحث فقهی هم هست و همه آنها بخاطر مبادی بحث سنگین شده. «بسم الله» را بخوانیم یا نخوانیم؟ دوران بین محذورین است. شیخ میگوید که نباید بخوانید. یکی میگوید که باید بخوانید. چه کار کنیم؟ خب اگر این مباحث صاف شود، به این سنگینیای که الآن هست نیست. یکی از مباحث بسیار سنگین جزئیت «بسم الله» است. «بسم الله» جزء سوره هست یا نیست؟ الآن در وجه دوم میخواهم از مبعدات عرض کنم. خب اگر هست، پس باید بخوانید. پس شیخ چطور میگوید که نباید «بسم الله» را بخوانید؟! چه کارش کنیم؟ این یک بحث بسیار سنگینی شده. در مستمسک، در شروح عروه، در جواهر را ببینید. «بسم الله» را باید بخوانیم یا نباید بخوانیم؟ یکی از بهترین کلیدها برای بحث ما همین بحث فقها است. اگر شما ادله طرفین را ببینید ذهن شما به مبادی این بحث هدایت میشود. اگر این مبادی برای شما صاف شود در آن مسأله بهراحتی تصمیم میگیرید. کالشمس. اما اگر این مبادی مشکل داشته باشد بین محذورین گیر میافتید که چه کار کنیم. خب بهتر این است که اصلاً آنها را نخوانیم! خب در خواندن عملی بله، اما در بحث علمی که باید حرف بزنیم. «بسم الله» را بخوانیم یا نخوانیم؟ این را برای بعداً گذاشتهام.

فعلاً میخواهم این را عرض کنم چون مرحوم شیخ در تبیان میگویند باید «بسم الله» را نخواند در کتابهای فقهی خیلی بازتاب داشته. این کاشف از این است که تبیان در دستها بوده و به آن عنایت داشتهاند و زیر ذرهبین فقها بوده. مکرر در مکرر غیر از ابن ادریس، علامه از جاهای مختلف تبیان میگویند. حتی صاحب جواهر مانند ابن ادریس میگوید در تبیان عدول کرده و تبیان آخرین کتاب شیخ است. در جواهر هم فرمودهاند. یعنی اینطور عنایت داشتند.

شاگرد: صاحب مفاتیح، صاحب جواهر، صاحب مفتاح الکرامه و شیخ و صاحب حدائق نرفتهاند تبیان را ببینند؟

استاد: چرا! اینچنین استدلالی از عبارتشان است. اصلاً بحث ما سر همین است. وقتی شیخ فرموده «غیر انهم اجمعوا»، آن را بر مماشات شیعه حمل کردهاند. اما متأسفانه ذیل عبارت نقل نشده است. علی ای حال در نظیر اینجا به اتفاق اعتماد میکنند. در برخی از جاها کلمه محکی را هم میگویند و در خیلی از جاها هم نمیگویند.

شاگرد: فرمودید که تبیان در دسترس بوده و آن را میدیدند و مراجعه میکردند... .

شاگرد۲: از قرآن که بیشتر نبوده برخی به آیات و روایات هم مراجعه نمی کردند.

استاد: آیات و روایات در کتابها غلط میآید.

شاگرد: اگر برای اینها اینطور میگویید برای آنها هم باید بگویید. نمیشود نسبت به اینها بگویید مراجعه میکردند و در مورد آنها بگویید مراجعه نمی کردند. اگر آقایان به آیات و روایات مراجعه نمی کردند ممکن است همین اشکال به شهید اول هم باشد که به مقدمه تبیان رجوع نکردهاند. اگر میگویید مراجعه میکردند این فرمایش برای شیخ و صاحب حدائق هم هست.

استاد: درست است، اشکال مشترک است. ولی صحبت سر تفاوت ذهنیت است. عرض الآن من سر این است: ببینید ای ره دو مراجعه میکردند ای مراجعه نمی کردند. اشکال مشترک الورود است. ولی آن چه که الآن بحث ما است این است که فرض میگیریم ره دو رجوع میکردند ولی ذهنیت و پیش زمینه ذهنی که از عبارت شیخ میفهمیدند متفاوت است. خواه بگویید ره دو مراجعه میکردند ای مراجعه نمی کردند. الآن بحث من سر این است. قرائنی هم که میخواهم عرض کنم سر همین است. اما اینکه مراجعه میکردند ای نه، عرض کردم تبیان در دستها بوده. اینطور نبوده که در دستها نباشد. اما اینکه هر کسی مراجعه کرد...؛.

من چندتا خاطره دارم. مثلاً یکی عبارت فاضل تونی بود که در کتب اصول پر بود. ما در مباحثه رفتیم دیدیم که فاضل تونی اصلاً نمیخواهد این را بگوید. یک حرف صدها بار و در دویست سال در کتابها تکرار شده، یک نفر هم نرفته منبع را ببیند. اولین کسی که دیدم به منبع مراجعه کرده و گفته او اصلاً نمی خواسته این را بگوید، مرحوم آقای خوئی بودند. من در مباحثه گفتم و مراجعه کردم و دیدم عبارت فاضل تونی اصلاً این نیست که به او معروف شده. بعد که در نرم‌افزارها می‌گشتم دیدم اولین کسی که این را تذکر داده مرحوم آقای خوئی بود. گفتند که عبارت او اصلاً این را نمی‌گوید. یعنی اول یک نفر اشتباه می‌کند ولی چون مورد اعتماد است وقتی می‌گوید «علی ما ذهب الیه فاضل تونی» همه می‌گویند که فاضل تونی نظرش این است و تا آخر می‌روند. نظیر این زیاد است.

شاگرد: ما که نمی‌توانیم از این سیره قطعیه دست برداریم که مراجعه نمی کردند. چه قبل از قرن یازدهم و چه بعد از آن. تنها فرقش این است که قبل از قرن یازدهم کسی این برداشت صاحب حدائق را نگفته بود. کسی هم مراجعه نکرده بود و چیزی نگفته بود. بعد از ایشان مراجعه نکرده بودند و همین کلام ایشان را نقل کرده بودند!

استاد: اتفاقا صحبت ما سر همین است.

شاگرد: کلمه «تطلع» به نظرم کلیدش بود. وقتی بقیه نقل می‌کردند به نظرم از همین «تطلع» می‌گفتند.

شاگرد۲: وقتی خود صاحب مفاتیح تواتر را ترجیح می‌دهد نمی‌رود ببیند که شیخ چه می‌گوید؟! من قطعی نمی‌گویم اما وقتی پنج-شش گروه به این صورت صحبت می‌کنند انسان به شک می‌افتد. همچنین شهید اول هم که متواترة من الله ندارد، متواتر دارد. مجمع است که متواتر است. چه بسا نظر شهید اول متواتر الی القراء باشد، که سخن شیخ طوسی خلافش در نمی‌آید.

استاد: این‌ها محتملاتی بوده که ما پنج-شش سال به دنبالش بودیم. و لذا مکرر گفتم؛ ظاهراً در خود حدائق بود. چقدر با وسواس به عبارات نگاه می‌کردیم. یکی از نقاط عطف مباحثه ما روزی بود که در حدائق به عبارت شهید ثانی رسیدم که ایشان در مقاصد العلیه می‌گویند «کل مما نزل به الروح الامین علی قلب سید المرسلین». خب این را چه کارش کنیم؟! این شهید ثانی است. دیگران هم بودند؛ در «هفوة من عظیم» چه می‌گویند؟ می‌گویند نمی‌شود آن را کاری کرد. شهید ثانی در ابتدای عمرش بوده که این کتاب را نوشتند.

در و نقد نسبت تناقض عبارت شهدی ثانی

شاگرد: شهدی ثانی نقل معارض دارند. یعنی برخی از قرائات را شاذ دانستهاند.

استاد: احسنت ما همه اینها را خواندیم. آن وقت در یک کلام بگوییم؟! صاحب مفتاح الکرامه گفتند. شهدی ثانی که کلاس اقراء رفته، دو دور از استاد قراء سبعه را دیده و بعد قراء عشره را شروع کرده، خودش میگوید که من این کار را کردم. اینچنین شخصی در یک سطر تناقض میگوید؟! اتفاقا از چیزهای جالب همه همین است. نوه ایشان -صاحب مدارک- وقتی به اینجا میرسند میگویند جد ما شهدی فرمودهاند که من از برخی از متاخرین کتابی دیدهام که تمام طبقات قراء الی رسول الله فوق تواتر است. البته مرحوم شهدی در روض این را میگویند. بحث کردیم که احتمالاً کدام کتاب است. صاحب مدارک این را میگویند و بعد میگویند «قال بعض القراء»، نمیگویند جد من هم در اینجا گفتهاند-که در عبارت مقاصد العلیه تناقض میشود- میگویند بعض قراء گفتهاند که «و فی السبعة شاذ». در بین همه قراء سبعه ما شاذ داریم. بعد صاحب مدارک میگویند «و وه مشکل جدا». این چه حرفی است که این قراء میزنند؟! ما در قرائات سبع شاذ داریم؟! چرا مشکل است؟ چون در فضای ایشان اجماع بر جوازش هست. فقها از یک طرف میگویند که نمیتوانید به شاذ اکتفاء کنید و از یک طرف اجماع داریم که سبع را میتوانید قرائت کنید. این تناقض میشود. «و وه مشکل جدا». یعنی حرف اینها را قبول نداریم.

البته من عرض کردم ما خاک پای صاحب مدارک نمیشویم ولی خودشان اجازه دادند. در فضای مباحثات این احتمالات میآید. برای چه؟ برای اینکه به آن فکر کنیم و بحث هم جلو برود. در همین مباحثه فقه گفتم حاج آقای حسن زاده میفرمودند نقل از شیخ الرئیس است؛ به ابنسینا خبر دادند که فلانی بر شما رده نوشته است. ایشان میگفتند شیخ گفتند مانعی ندارد که بر من رده بنویسد. مثل بزغالههایی که در فصل بهار وقتی میخواهد شاخشان در بیاید، سرشان می خارد. به بیابان میروند به کوه سر میکوبند تا شاخشان در بیاید. اگر شاخ این بزغاله به کوه صدمهای میزند رده فلان آقا به من شیخ الرئیس هم صدمه میزند!

این را حاج آقا میفرمودند. خب خیلی قشنگ است. الآن من طلبه هم بخواهم به آسید محمد -صاحب مدارک- چیزی عرض بکنم همینطور است. خدایش عرض میکنم. ولی احتمالاتی که به ذهن میآید را برای پیشرفت بحث عرض میکنم. نه برای بی ادبی محضر این فقهای بزرگ. بهعنوان یک احتمالی که بعداً روی آن فکر میشود که آیا سر میرسد یا نه، عرض میکنم. یعنی صفر صفر است. صفر ریاضی است. یعنی هیچ است. میل به صفر هم نکرده. احتمالی که من عرض میکنم این است:

زمان آسید محمد که شهید، شهید شده بودند فن اقراء ضعیف شده بود. کما اینکه این بزرگان دو-سه بار میگویند. اینها کلاس اقراء نرفته بودند. وقتی کلاس اقراء نرفته بودند حرف جدشان را بد تصور کردهاند. او میگوید «فی السبعة شاذ»، در جای دیگر میگوید سبع متواتر است و ما میتوانیم با آن نماز بخوانیم. لذا میگویند «مشکل جدا». درحالیکه کسی که میگوید «فی السبعة شاذ» یعنی بعض طرق به این سبعه. نه آن هایی که متواتر است. ما قبلاً از اینها بحث کردهایم. لذا میگفتیم مقاصد العلیه شهید تناقض نیست. شهید میگویند «فیما نسب الی

بعض السبعه شاذ» راست هم می‌گویند. من مثال آن را از تبیان خواندم. تبیان صریح است. فرمودند: اجمع القراء السبعه بر این، بعد فرمودند «و روی عن عاصم»، خب عاصم هم که از سبع است؟! فرمودند «و روی عن عاصم فلان قرائت که لایقرأ به». یعنی ما از عاصم قرائتی داریم که شاذ است. اما صاحب مدارک خیال کرده‌اند ما که می‌گوییم قرائت عاصم شاذ است، یعنی آنی که تنها منسوب به عاصم است شاذ است. و حال آنکه قطعاً به این صورت نیست. دو قرائتی که از عاصم هست –حفص و..- طرق متعارفش متواتر است. بله در همین طرق حفص برخی از آن‌ها هست که شاذ است.

قبلاً عرض کردم از حفص شانزده نفر روایت می‌کنند. در برخی از طرق حفص چیزهایی را روایت می‌کنند که شاذ است. پس «فی السبعة شاذ»، تناقض نیست. این احتمالی است که به ذهن من رسید. محضر صاحب مدارک بی ادبی نباشد. اگر ایشان کلاس اقراء رفته بودند نمی گفتند «مشکل جدا». چون بعضی از قرائات سبع هست که شاذ است و منافاتی هم ندارد که اصل قرائات آن‌ها متواتر باشد و بتوانید نماز هم بخوانید. منابع این موجود است.

نقد برداشت صاحب حدائق از عبارت شیخ در تبیان

ان‌سازگاری عبارات علماء معاصر مرحوم طبرسی با تقیه ای بودن اجماع شیعه

مقصود اصلی من ماند. من عرض کردم این تعلیل جناب شیخ می‌تواند قرینه متصله ای باشد که ما را به تردید بیاندازد که «غیر انهم اجمعوا» یعنی غیر مماشاتی ای نه. چیزی که الآن می‌خواهم عرض کنم چند نکته است. ما می‌خواهیم بگوییم در فضای شیخ و جناب طبرسی رضوان الله علیهم در ذهنشان این بوده که «غیر انهم اجمعوا» یعنی «غیر انهم مماشات و رخصات اجمعوا». مگر نمی‌خواهیم این را بگوییم؟! الآن در ذهن من طلبه برای این مماشات و برداشتی که صاحب حدائق می‌گوید صریح است، مبعداتی هست. من این مبعدات را برای شما می‌گویم. شما دنبال آن بروید و نگاه کنید و ببینید مبعد هست یا نیست. چون فضا این است که از عبارت شیخ چه برداشتی کنیم. قبلی ها ندیده اند پس نگفته اند که شیخ مخالف است. حالا ببینیم ذهنیت خود آنها چه بوده.

سؤال اول این است؛ اگر می‌فرمایند «الا انهم اجمعوا»، «هم» چه کسانی هستند؟ علماء شیعه و اصحابنا. شما می‌فرمایید «اجمعوا مماشات و تقیات» که شیخ و مجمع هم می‌خواهند همین را بگویند. خب آیا بالاترین شخص به فهم این مماشات که این مماشات و تقیه است، خود علماء شیعه نیستند؟! خود علماء شیعه هستند. خب اگر ما با فاصله صد سال بعد از شیخ، نزد صاحب مجمع برویم. وفات شیخ ۴۶۰ است. مرحوم طبرسی ۵۴۸ هستند. کمتر از صد سال طبرسی وفات کرده است. در همین قرن ششم سه-چهار عالم بزرگ هست. علماء بزرگی که در همه جهات مورد اعتناء شیعه هستند. می‌شود این علماء بزرگ شیعه ندانند که این مماشات است؟! بگوییم علماء شیعه مماشات اجماع کرده‌اند و بعد از این اعاظم شیعه، عباراتی ببینیم که صریح در این است که مماشات نیست. آیا این مقبول است؟! یعنی ما بگوییم شیخ می‌خواهند بگویند که مماشات است، اما شاگرد شیخ، معاصر شیخ، بعد از شیخ با فاصله صد سال عبارات واضحی بگویند که ببینیم در ذهنیت آنها اصلاً مماشات نیست.

دیروز از خود شیخ یکی از آنها را عرض کردم. در همین تفسیر تبیان خود شیخ فرمودند: اختلاف تلاوت، اختلاف درستی است؛ «کله صواب و کله حق». این عباراتی که شیخ در تبیان فرموده‌اند با ذهنیت مماشاتی جور در می‌آید؟! یعنی تقیات و مماشات اجمعوا؟! ای کسی که می‌گوید «وجوه القرائات کله صواب و کله حق» یعنی «اجمعوا علی جواز ثبوتی نفس الامری»؟! نه جواز مماشاتی ان‌چنانی.

حالا به زمان طبرسی بیاییم. مگر طبرسی حرف شیخ را تکرار نکردند؟ اگر مماشات بود مگر مرحوم طبرسی هم نباید از آن مماشات بفهمند؟ حالا معاصرین طبرسی را ببینید. من سه نفر از معاصرین ایشان را می‌گویم. عباراتشان را هم می‌آورم تا شما نگاه کنید. سه نفر از معاصرین طبرسی که در یک زمان زندگی می‌کردند. مرحوم قطب راوندی، مرحوم ابن شهر آشوب، مرحوم صاحب

غنیه سید ابوالمکارم. این سه بزرگ با طبرسی در یک زمان هستند. آیا می‌شود که این‌ها بگویند «اجمعوا مما شاءتم»، بعد این سه عالم بزرگ تصریح کنند که همه این‌ها واقعی است؟! خب این تصریحات چیست؟

قطب راوندی در سال ۵۷۳ وفات کرده. عبارتشان را ببینید؛ من فقط عبارت مقصودم را می‌خوانم. فقه القرآن ج۱ ص۵۵، ج۱ ص۳۱۰، ج۲ ص۲۲۵. یک وقتی است که می‌گویی قطب راوندی از خودشان می‌گویند، یک وقتی می‌گویند «عندنا»، «مذهب اصحابنا». با این وجود آیا می‌شود که «اجمعوا» شیخ و طبرسی با «مذهبنا» قطب راوندی دوتا شود؟! معقول است؟! همان زمان قطب راوندی، این فقیه بزرگ می‌گوید «مذهب اصحابنا»، در همان زمان طبرسی و شیخ بگویند «اجمعوا».

> و على مذهبنا لا يحتاج إلى ذلك لأنا نعمل بالقراءتين فإنا نقول يجوز وطء الرجل زوجته إذا طهرت من دم الحيض و إن لم تغتسل متى مست به الحاجة و المستحب أن لا يقربها إلا بعد التطهير و الاغتسال. و القراءتان إذا صحتا كانتا كآيتين يجب العمل بموجبهما إذا لم يكن نسخ[1]

عبارت دوم؛

> و نحن نعمل بظاهر القراءتين فإن المحرم إذا قتل الصيد الذي له مثل فهو مخير بين أن يخرج مثله من النعم و هو أن يقوم مثله دراهم و يشتري به طعاما و يتصدق به أو يصوم عن كل مد يوما و لا يجوز إخراج القيمة جملة و إن كان الصيد لا مثل له كان مخيرا بين أن يقوم الصيد و يشتري به طعاما و يتصدق به و بين أن يصوم عن كل مد يوما. و القراءتان إذا كانتا مجمعا على صحتهما كانتا كالآيتين يجب العمل بهما[2]

جالب‌تر بعدش هست. سه قرائت هست. می‌گویند هر سه قرائت صحیح است و سه آیه هستند.

> و القراءات الثلاث يجب العمل بها على الوجوه الثلاثة لأن القراءتين فصاعدا إذا صحت فالعمل بها واجب لأنها بمنزلة الآيتين[3]

ایشان بزرگی است که معاصر با مرحوم طبرسی است. چطور «اجمعوا» در آن جا یعنی مماشات اما این «اجمعوا» یعنی کالآیتین؟!

حال عبارت غنیه را نگاه کنید.

> فيجب حمل القراءة بالنصب على ما يطابقها، لأن قراءة الآية الواحدة بحرفين يجري مجرى الآيتين في وجوب المطابقة بينهما.[4]

می‌فرمایند دو قرائت سخن خدا است نمی‌شود که با هم جور در نیاید. همانی که شیخ در تبیان فرمودند «وجوه القرائات کلها حق».

چون قبلاً گفته ام دیگر تکرار نمی‌کنم. این زمانی‌که ما می‌گوییم ممارسات است، بزرگان شیعه در سنده‌ای اجازه خودشان اجازه اقراء می‌دادند. من از بحارالانوار آورده‌ام و خوانده‌ام؛ در سند اقراء خود ابن زهره، از ساادات جلیل بودند، استاد یحیی بن سعید حلی که در حله بودند. همه اینها مشایخ بزرگ اقراء بودند. در بحار مرحوم مجلسی در کتاب الاجازات هست. تکتک این قرائات را اسم می‌برند. اینها اجازه اقراء داشتند. آن وقت کسانی که این قدر به قرائات عنایت داشتند چطور در ذهنشان عمل به قرائات تقیه ای بوده است؟

الآن سید رضی صاحب نهج‌البلاغه را ببینید. کلاس اقراء رفته و دارد اسم می‌برد. با وجود همه اینها بگوییم شیخ الطائفه ثلث تبیان را به اجتهادات چند قاری اختصاص داده‌اند که خود شیخ صد برابر اعلم از آنها بوده. عجب! یعنی ثلث تبیان اجتهادات کسانی می‌شود که انگشت شیخ هم نمی‌شوند؟! این معقول است؟! کتاب‌های تفسیری الآن را که باز می‌کنید [بدون بحث از قرائات] سر مطلب می‌روند. چون بعد از صنعت چاپ قرائت حفص جا گرفت. اما وقتی تبیان را باز می‌کنید اول، القرائات است. تمام وجوه را می‌گویند. مجمع البیان هم همینطور است. قبلاً هم عرض کرده بودم، این مباحثی که الآن ما داریم مرهون مرحوم طبرسی است. چون وقتی طلبه بودیم مجمع را مباحثه می‌کردیم. ما را به قرائات انس دادند؛ به احتجاج، به اینکه به اینها فکر کنیم. سر تا پای وجود طلبه‌ای که از اینها بحث کرده کاملاً باز می‌شود. کسی که در این فضا نیست یک چیزهایی می‌گوید که کسانی که در این فضا می‌باشد می‌بینند اصلاً مطلب، مطلب دیگری است.

ببینید این دو بزرگ برای همان زمان هستند. صاحب غنیه به نظرم در سال ۵۸۵ وفات کرده‌اند. حدود ۳۰-۴۰ سال بعد از مرحوم طبرسی. اینها همزمان بودند. خودشان مقری مهمی هستند. شوخی نیست. دیگر چه کسی؟ ابن شهر آشوب صاحب مناقب. عبارتشان را هم خوانده‌ام. از مستدرک الوسائل عرض کردم؛ از یک سنی گفته بود که ابن شهر آشوب صار متقدما فی القرائه، اماما فی العلوم که یکی از آنها قرائت بود. ابن شهر آشوب به این بزرگی در مناقب چه فرمودند؟ فرمودند تمام قراء سبعه یرجعون قرائتهم الی امیرالمؤمنین علیه‌السلام. یعنی حال که امام قرائت است می‌گوید در آن زمان همه اینها به امیرالمؤمنین بر می‌گردد. کما اینکه عبارت جزریه خضراء هم همین بود؛ «فالجمع قرائة امیرالمؤمنین». اینها فضای آن زمان است. وقتی در آن زمان ما این کتاب‌ها و این شواهد روشن را می‌بینیم بعد بگوییم شیخ الطائفه مخالف تواتر است؟! می‌گوید «غیر انهم اجمعوا»؟! درحالی‌که این «اجمعوا» را خودشان می‌گویند «علی مذهبنا». بعد تصریح می‌کنند «اجمعوا علی الجواز»، جواز ثبوتی است. جواز تعدد واقعی است؛ «نعمل بالقرائتین کالآیتین».

حال الآن می‌خواهم عرض کنم بازتاب آن زمان در زمان ما چیست. مرحوم شیخ در کتاب الصلاة فرمودند بخاطر این چیزهایی که ما گفتیم جماعتی تواتر را انکار کردند. اولین آنها را شیخ در تبیان گفته‌اند. این «جماعة» را در رسائل نگاه کنید. در رسائل یک تعبیری دارند که موید عرض الآن من است. قبلاً هم گفته ام اما الآن جایش است. چون می‌خواهم بگویم مبعداتی برای برداشت صاحب حدائق است که فرمودند «صریح فی در اجماع». اگر صریح در در اجماع بود، شهید اول و ... تبیان را ندیده بودند، پس معاصرین اینها در این کتاب‌ها چه گفته‌اند؟!

---

[1]فقه القرآن ج ۱ ص : ۵۵

[2]همان ۳۰۹

[3]همان ج۲ص۲۲۵

[4]غنية النزوع إلى علمي الأصول و الفروع؛ ص: ۵۶

انعکاس قول مشهور راجع به تواتر قرائات در کلام شیخ انصاری

رسائل ج۱ص۱۵۷ را ببینید؛

> أنه إذا اختلفت القراءة في الكتاب على وجهين مختلفين في المؤدى، كما في قوله تعالى: * (حتى يطهرن) *، حيث قرئ بالتشديد من التطهر الظاهر في الاغتسال، وبالتخفيف من الطهارة الظاهرة في النقاء من الحيض، فلا يخلو: إما أن نقول بتواتر القراءات كلها كما هو المشهور، خصوصا في ما كان الاختلاف في المادة، وإما أن لا نقول كما هو مذهب جماعةعلى الأول: فهما بمنزلة آيتين تعارضتا، لا بد من الجمع بينهما بحمل الظاهر على النص أو على الأظهر، ومع التكافؤ لا بد من الحكم بالتوقف والرجوع إلى غيرهما[1]

«أنه إذا اختلفت القراءة في الكتاب على وجهين مختلفين في المؤدى، كما في قوله تعالى: * (حتى يطهرن) *، حيث قرئ بالتشديد من التطهر الظاهر في الاغتسال، وبالتخفيف من الطهارة الظاهرة في النقاء من الحيض»؛ ادبیات شیخ را نگاه کنید؛ وقتی دو قرائت شد چه کار کنیم؟ این عبارت رسائل ذهن ما را به قبل از قرن دهم و فضای که بپا شد میبرد. یک دفعه در زمان فیض و محدثین در قرن دهم گفتند نمیدانیم اصحاب ما چه کار کردهاند. معصومین در گوش ما میگویند که حرف واحد، کذبوا اعداء الله، اینها مدام میگویند اجماع و کل ُنزل به روح الامین. خب چرا حرف معصومین را نگاه نمیکنید؟! لذا وحید فرمودند عندنا حرف واحد. این فضا خیلی عجیب است. حالا ببینید! مرحوم شیخ در اینجا ما را قبل از فضای این اخباریین میبرد. قبل از زمان فیض میبرد. میگویند بیشتر از دو حال نداریم؛

«فلا يخلو: إما أن نقول بتواتر القراءات كلها كما هو المشهور»؛ ما چقدر معطل شدیم تا ببینیم اینکه علامه و شهید میگویند تواتر القرائات، به چه معنا است. تواتر یعنی تواتر. تا اینکه به عبارت صاحب وسائل رسیدم که خندیده بودند. گفتند خندهدار است که بگوییم تواتر به اینها میرسد. اینها چه کسانی هستند که تواترشان ارزش داشته باشد! آدمهایی هستند که خودشان اجتهاد کردهاند. تواتر اینها که اصلا ً فایده ندارد. این اولین جایی بود که دیدم. صاحب وسائل کتابی دارند به نام تواتر القرآن. ایشان اولین بار بودند که دیدم گفته بودند. الآن دیگر در ذهن من کالشمس است که مقصود اینها از تواتر، تواتر الی رسول الله است. همانی که شهید ثانی تصریح کردند. اگر هم خواستید ببینید شواهد را در «هفوة من عظیم» در فدکیه ذکر کردهام.

شاهد عرض من همینجا است. یعنی ببینید که برای علامه انصاری واضح است که اگر تواتر میگوییم همان حرف قبل شهید است: **«إما أن نقول بتواتر القراءات كلها كما هو المشهورخصوصا في ما كان الاختلاف في المادة، وإما أن لا نقول كما هو مذهب جماعة»؛** جماعتی که در کتاب الصلاة گفتهاند.

«فعلى الأول»؛ اگر به تواتر قرائات قائل هستیم،**«فهما بمنزلة آيتين تعارضتا»**؛ دو آیه هستند،**«لا بد من الجمع بينهما بحمل الظاهر على النص أو على الأظهر، ومع التكافؤ لا بد من الحكم بالتوقف والرجوع إلى غيرهما»؛** چون دو آیه هستند.

این مطلب را که فرمودند در صفحه ۲۲۸ با عبارت احترام آمیزی با شهید اول برخورد میکنند. این را که امروز گفتم برای این است: این جزوهای را که شروع به خواندن کردیم یادتان هست که در آن جا مقدس اردبیلی و صاحب مدارک حرف شهید ثانی و محقق ثانی را در کردند؟ آن دو بزرگ گفتند که ما به گفته شهید اعتناء میکنیم. محقق اردبیلی گفتند نه، هر هفت تای آنها تواتر است بالخلاف. اما نسبت به عشر باید یقین داشته باشیم. ادعای شهید که برای ما فایدهای ندارد. یادتان هست که اینها را خواندیم؟ در آن جا یادم نبود که به این جای رسائل آدرس بدهیم. حالا شما یادداشت کنید.

رسائل جلد اول، صفحه ۲۲۸ بود. مرحوم شهید به اشکال محقق و صاحب مدارک میگویند «فيه النظر». یعنی اعتناء به حرف شهید را غلبه میدهند. ادبیاتشان این است. ولو بحث علمی است. خیلی جالب است.

> ومن هنا يعلم: أن الحكم بوجوب القراءة في الصلاة إن كان منوطا بكون المقروء قرآنا واقعيا قرأه النبي (صلى الله عليه وآله)، فلا إشكال في جواز الاعتماد على إخبار الشهيد (رحمه الله) بتواتر القراءات الثلاث، أعني قراءة أبي جعفر وأخويه، لكن بالشرط المتقدم، وهو كون ما أخبر به الشهيد من التواتر ملزوما عادة لتحقق القرآنية.وكذا لا إشكال في الاعتماد من دون شرط إن كان الحكم منوطا بالقرآن المتواتر في الجملة، فإنه قد ثبت تواتر تلك القراءات عند الشهيد بإخباره.وإن كان الحكم معلقا على القرآن المتواتر عند القارئ أو مجتهده، فلا يجدي إخبار الشهيد بتواتر تلك القراءات.
>
> وإلى أحد الأولين نظر حكم المحقق والشهيد الثانيين بجواز القراءة بتلك القراءات، مستندا إلى أن الشهيد والعلامة (قدس سرهما) قد ادعيا تواترها وأن هذا لا يقصر عن نقل الإجماع.وإلى الثالث نظر صاحب المدارك وشيخه المقدس الأردبيلي (قدس سرهما)، حيث اعترضا على المحقق والشهيد: بأن هذا رجوع عن اشتراط التواتر في القراءة.ولا يخلو نظرهما عن نظر، فتدبر.[۲]

«ومن هنا يعلم: أن الحكم بوجوب القراءة في الصلاة إن كان منوطا بكون المقروء قرآنا واقعيا قرأه النبي (صلى الله عليه وآله)، فلا إشكال في جواز الاعتماد على إخبار الشهيد (رحمه الله) بتواتر القراءات الثلاث»؛ وقتی شهید اخبار کردهاند، حضرت همه آنها را خواندهاند. هر ده قرائت برای حضرت است.**«أعني قراءة أبي جعفر وأخويه، لكن بالشرط المتقدم»**؛ بحث کرده اند، نگاه کنید؛ شرطش چیست؟ اینکه وقتی شهید میگویند **«وهو كون ما أخبر به الشهيد من التواتر ملزوما عادة لتحقق القرآنية»**.

«وكذا لا إشكال في الاعتماد من دون شرط إن كان الحكم منوطا بالقرآن المتواتر في الجملة، فإنه قد ثبت تواتر تلك القراءات عند الشهيد بإخباره»؛ یعنی شهید می‌گوید که من می‌دانم. **«وإن كان الحكم معلقا على القرآن المتواتر عند القارئ أو مجتهده، فلا يجدي إخبار الشهيد بتواتر تلك القراءات»**.

«وإلى أحد الأولين»؛ سه وجه کرده‌اند. خیلی زیبا است. می‌گویند شهید ثانی و محقق ثانی سراغ تأیید حرف شهید اول رفته‌اند.

«وإلى الثالث نظر صاحب المدارك وشيخه المقدس الأردبيلي (قدس سرهما)، حيث اعترضا على المحقق والشهيد: بأن هذا رجوع عن اشتراط التواتر في القراءة. ولا يخلو نظرهما عن نظر، فتدبر»؛ اشکالی که آن‌ها داشتند را مرحوم شیخ نمی‌پذیرند. در اینجا هم جالب است. علی ای حال ببینید این ادبیات شیخ ذهن ما را علی المشهور مانوس می‌کند. مشهور فقهای که ادعای این اجماعات را داشتند.

عبارت صاحب مفتاح الکرامه واقعاً عجیب است. شوخی نیست، محققی مثل ایشان چه گفتند؟

> و ليعلم أنّ هذه السبع إن لم تكن متواترة إلينا كما ظنّ لكن قد تواتر إلينا نقل الإجماع على تواترها فيحصل لنا بذلك القطع[۳]

اینها عبارات کمی نیست. ولی ما کاری به این عبارات نداریم. می‌خواهم بگویم همه تلاش ما این است که ذهنیتی که از قرن یازدهم شده و بعداً هم متأسفانه مدام همین پیدا کرده را از بین ببریم و به قبل از قرن یازدهم برویم. کتابها را تجسس کنیم.

عرض الآن من این است: در «غیر انهم اجمعوا»، این «اجمعوا» شیعه هستند. ولی به فهم اینکه این اجماع مماشات است، تقیه است ای جواز واقعی است، خود علماء شیعه هستند. لذا باید به زمان شیخی که این «اجمعوا» را گفته برویم و ببینیم چه گفته‌اند. علماء «مذهبان» را چه گفته‌اند. بعد علامه چه کار کرده‌اند. من الآن نرسیده ام عرض کنم . همچنین ببینیم خود شیخ در تبیان چه کرده‌اند؟

---

[1]فرائد الأصول ج ۱ ص۱۵۷

[2]همان۲۲۸

[3]مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين) ج ۷ ص ۲۱۲

برخی از عبارات تبیان در تأیید تواتر قرائات

من بعضی از عبارات شیخ را بخوانم.

> فمن صرف في جميع المواضع كان حسنا، و من لم يصرف ايضا كذلك، و كذلك ان صرف في موضع و لم يصرف في موضع آخر إلا انه لا ينبغي ان يخرج عما قرأت به القراء لان القراءة سنة، فلا يجوز ان تحمل علي ما يجوز في العربية حتي تنضم اليه الرواية[1]

شیخ می‌فرمایند هر دوی آنها خوب است؛ «كأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِثَمُودَ[2]»؛ «ثمود» منصرف است یا غیر منصرف؟ می‌گویند هر دوی آنها خوب است. تبیان جلد ششم، صفحه بیست و سه. در منزل نگاه کنید. همه اینها درست است. ادبیات آن هم صحیح است. «**إلا انه لا ينبغي ان يخرج عما قرأت به القراء لان القراءة سنة**»؛ نمی‌توانیم بگوییم هر دوی آنها جایز است. عربیت چه فایده‌ای دارد؟! «**فلا يجوز ان تحمل علي ما يجوز في العربية حتي تنضم اليه الرواية**»؛ تا زمانیکه قاری نگوید «اروی» فایده ندارد. لذا کنار می‌رود. ببینید چه عبارات روشنی است. در مجمع البیان هم هست.

عبارت دیگر؛ جلد اول، صفحه ۲۳2؛ مرحوم شیخ خیلی تلاش می‌کنند که دو قرائت متساوی بشود. وقتی به اینجا می‌رسند می‌فرمایند: «و القراءتان جميعا صحيحتان قويتان».جلد سوم، صفحه ۱۰9؛ «لأن القراءة سنة متبعة». جلد نهم، صفحه ۶۷؛ «وكلتا القراء تين حسنة».

---

[1]تفسیر التبیان جلد۶ ص۲۳

[2]هود ۹۵

ذکر شواهد دیگری برای اتکاء قرائت قرّاء به روایت و سماع

اگر موارد دیگری هم هست عرض میکنم. حتی یک جا مرحوم طبرسی دارند، ایشان میگویند اینطور خواندن از نظر ادبیات اقوی است اما چون قرائت نشده حق نداریم بخوانیم. یعنی در قرائت، روایت است و برای ما نقل میکنند لذا اینجا میگویند این با اینکه از نظر ادبیات اقوی است ولی چون القرائة سنة متبعة است، مجاز نیستیم بخوانیم.

حتی در امامه. این ها تکرارش خیلی خوب است. ابو علی فارسی در الحجه للقرائه ذیل «ملک/مالک» میگوید هم «ملک» خوانده شده و هم «مالک». بعد میگوید از نظر قواعد ادبی امامه الف «مالک» مانعی ندارد. همه نحات هم اجازه میدهند. اما در سوره مبارکه حمد ما حق نداریم امامه کنیم. چون حتی امامه هم متبع و سنت است. چون امامه الف در «مالک» وارد نشده شما مجاز نیستید. ببینید سبک کار اینها چطور است! ابوعلی فارسی از آنهایی هستند که طبرسی بسیار به ایشان عنایت دارند. مرحوم شیخ هم همینطور هستند. اینها فضای کارشان این بوده. وقتی شما اینها را میبینید، میبینید که برای آنها یک چیز خندهدار بوده که ما بگوییم قاری اجتهاد کرده. اجتهاد قاری بعدها در آمد که بعداً عرض میکنم. نوعاً هم از کسانی بودند که کلاس اقراء نرفته بودند.

یادتان هست از طحاوی عرض کردم؟ مثلاً زمخشری؛ بعد از مدتی که کار کردیم گفتم برویم ببینم زمخشری مقری بوده یا نبوده، در طبقات القراء دیدم که نیست. کتابهایی هست که استاد و شاگرد معلوم است. شهید ثانی کلاس اقراء رفتهاند. اما کسانی که نرفته اند اصلاً با این فضا آشنا نیستند. لذا یک دفعه چیزی میگوید... . در دهها کتاب طبقات اقراء نگاه کنید. میگویند زمخشری مقری نیست. اما علامه حلی چه؟ در طبقات قراء هست. اجازات بحارالانوار را ببینید. «روی کتاب». ابن جزری در مورد شهید اول که گفت «وهو امام فی النحو و اللغة و القرائة». یعنی یک قاری همینطور به دیگری نمیگوید امام. جلوتر عرض کردم که برای خودشان اصطلاح دارند. شهید اول امام است، میگوید عشر متواتر است. زرقانی هم میگوید بعد از اینکه اطلاعات من وسیع شد فهمیدم که عشر متواتر است. اما ما ابتدا به ساکن میگوییم شما چه کاره هستید که از این حرفها میزنید؟!

لذا مبعدات زمانی در عصر آنها داریم که «غیر انهم اجمعوا» ممامشات و تقیه بوده یا نه؟ اولی به فهم ممامشات علماء شیعه هستند، لذا باید از خود شیخ و شاگردان و معاصرین ایشان ببینیم که چه میفهمیدند.

فرمایش آقای شعرانی را در فدکیه گذاشتم. میخواستم امروز عبارات ایشان را بخوانم. اما چون عبارات علامه را نخواندم اگر زنده بودم فردا میخوانم.

تبیینی برای نسبت لحن و خطأ به بعضی قرائات

شاگرد: طبق فرمایش شما اگر شیخ در تبیان به برخی از قرائات اشکال کند ای برخی از قرائات را نسبت به برخی دیگر بهتر بداند، در فرمایش شما میشود.

استاد: بله.

شاگرد: شیخ در یک آیهای میگوید که قرائت حمزه لحن است. خب اینها را باید چه کار کنیم؟

استاد: قبلاً عرض کردم که هفت-هشت اشکال سنگین به این بیان هست. یعنی باید حسابی از آنها بحث کنیم. یکی از آنها همین است که وقتی صاحب مفتاح الکرامه مطلبی را گفتند صاحب جواهر گفتند «تهجس بلداریه». یعنی برای صاحب مفتاح الکرامه عبارت تندی به کار بردهاند. صاحب جواهر مخالف تواتر هستند. مفصل بحث کردیم. این اشکالات سنگین است. یکی از آنها همین است که اینها خودشان احتجاج میکنند و رد میکنند. در کلاس اقراء کسانی که اهل فن هستند اینها را مطرح کردهاند. میگویند احتجاج صحیح است اما اگر به حدی برسد که در قرائت دیگر باشد، باطل است. این فضای مثل دانی و بزرگان قرائت است. اما طبری این کار را نمیکند. قبل از مرحوم شیخ مهمترین شخص طبری است. طبری دارد بالای سیصد مورد برخی از قرائات را رد میکند. میگوید «و الصواب من القرائه». خب در این فضا چه میشود که به این صورت میشود؟

نکتههای که فعلاً عرض میکنم این است: ببینید اگر قرائتی متداول باشد، بین قراء مشهور باشد، احدی از آنها رد آن اشکال نمیکنند. یعنی اگر به دو قرائت مشهور رسیدند میگوید «قرء بهاء قراء الامصار کلاهما جایز». اما آن جایی که مشهور و متداول نباشد ولی میخواهند به حمزه سندی برسد میگوید لحن، خطأ. این نکات خیلی مهم است. لذا باید اینها را با هم جمع کنیم. یک جا که میگوید لحن است، میگویند ببینید! خب بابا قرائت حمزه در این طریقش را میگوید من قبول نمیکنم چون متداول نیست. شما دو قرائت متداول و معروف نزد مسلمانان برای من بیاور، اگر دو تا است من قبول دارم؛ آیتان است؛ نزلتا من عند الله؛ انکار احدهما انکار بالقرآن؛ همانی که به ابن مسعود هم نسبت میدهند.

زمخشری هم همین است. نجم الائمه هم همینطور است، درجایکه میگوید «لانسلّم تواتر القرائة» یعنی در این موردی که من دارم اشکال میکنم.

شاگرد: منظور همان شواذی است که از قراء هست.

استاد: بله.

شاگرد۲: میگویند «قرأ القراء الا حمزه».

استاد: این بحث تحقیقی است. شما کی مورد پیدا کنید که شیخ قبول میکنند قرائت متداول و مشهور است، بعد یکی از آنها را در کنند. در اینکه شیخ دو قرائت را به تساوی برسانند کارهایی میکنند. تازه در تهذیب یک حرفی دارند که عرض کردم باید یک جلسه مفصل در مورد آن صحبت کنیم. میگویند «و القرائة بالنصب غیر جائزة». مرحوم مجلسی به میدان ایشان میآیند و میگویند نگویید «غیر جایز» است؛ شما با یک حدیث میخواهید قرائت متواتر را کنار بگذارید. خیلی جالب است. مرحوم مجلسی که اجماع را حمل بر ممامشات میکنند، به شیخ ایراد میگیرند. در «مُكُلَ ْوُسُؤُرِبوا ْحَسْامَو ْأَرَجُلَكُمْ[1]» در «والقرائة بالنصب» مذالا الاخیار. ولی شیخ در آن جا میگوید غیر جایز است. نه بهخاطر اینکه حرف واحد است. اگر دو قرائت سر برسد مشکلی ندارند. ادامه اش را ببینید. اگر تساوت القرائتان شود میگویند کل ٌمن عند الله. پس چرا میگویند که غیر جایز است؟ میگویند در خصوص این، روایت خاص داریم که حضرت میفرمایند «القرائة بالجر». بعد از اینکه امام فرمودند «بالجر» ما سراغ نصب برویم؟! لذا میگویند «القرائة النصب غیر جایز». مرحوم مجلسی چه میگویند؟ میگویند شما با یک روایت میخواهید اجماع و قرائت متواتر را کنار بزنید؟! نمیشود. این بحثها خیلی جالب است.

لذا این تحقیق بسیار خوب است. اگر شما تبیان را بررسی کنید کمکم میبینید ذهنمان دارد به آن زمان میرود؛ دارد به فضای ذهنی شیخ الطائفه میرود. من الآن یک جوری محضر شیخ احساس خجالت میکنم که آن نوشته چند سال پیش را دارم. چند سال پیش مکرر گفتم که در ذهن شیخ فضای قرن دوم نبود. گفتند که چه کار کنم؟ روایت حرف واحد میگوید یکی از آن ها من عند الله است. سبعة احرف را هم که ما قبول ندارید، خب چه کار کنیم؟ اجماع ممامشاتی که چارهای ندارید. من آن را نوشتم. الآن میبینم ما که آن حرف را میزدیم، از شیخ و فضای او خبر نداشتیم. یعنی هر چه در اینها تحقیق بیشتری کنید و در فضای طرفین بروید، بیشتر به دستتان میآید. اگر بخواهید یکی را ثابت کنید و یکی را رد کنید، آدم اصلا ًآن شواهد را نمیبیند. اما اگر انسان باز نگاه کند و همه شواهد را جمع کند خیلی نافع است. بسیار نافع است.

اگر جست و جو در تبیان برای شما مشکل است، فایل هایی در الشاملة بگذارید و میتوانید جست و جوهای بازی انجام دهید. خیلی سریعتر میتوانید مواردیکه مطلوبتان است را پیدا کنید.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] المائدة ۶